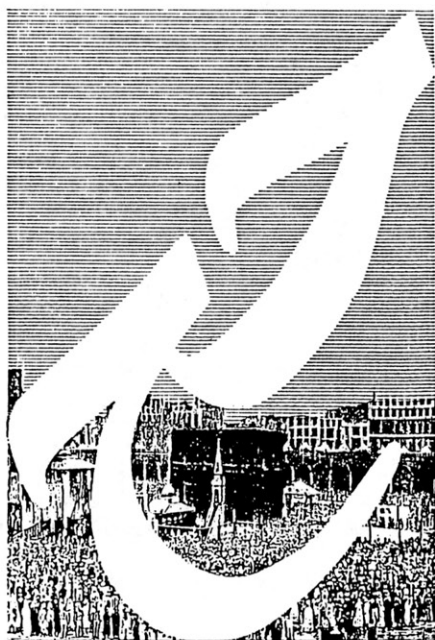
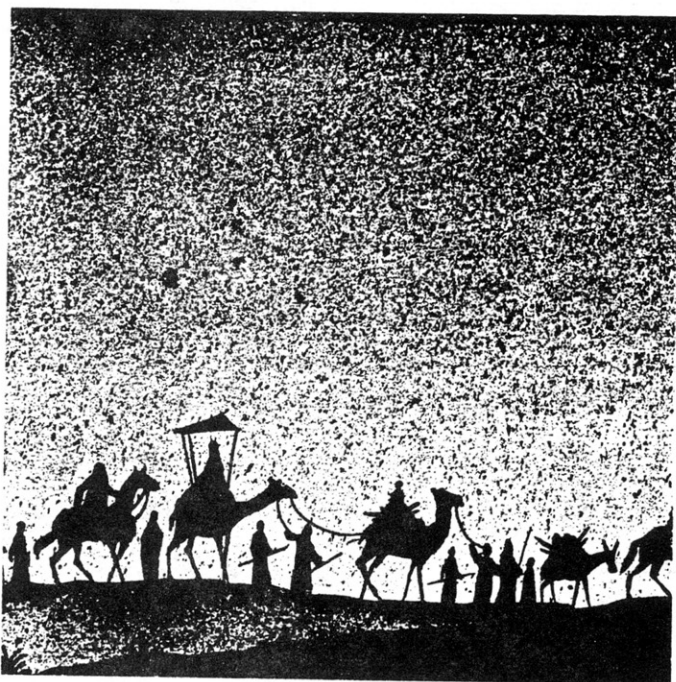




نقد و معرّی کتاب



حجّ در آینه سفرنامه‌ها

- ۱ -

سفرنامه ناصر خسرو

به کوشش: سید حسن اسلامی

«به جوزجانان شدم... و پیوسته شراب خوردمی... شبی در خواب دیدم که یکی مرا گفتی: «چند خواهی خوردن از این شراب که خِزْد از مردم زایل کند؟ اگر به هوش باشی. بهتر... چیزی باید طلبید که خِزْد و هوش را بیفزاید.» گفتم که: «من این از کجا آرم؟» گفت: «جوینده یابنده باشد.» و پس سوی قبله اشارت کرد و دیگر سخن نگفت».

مردی دیوانی. کامران و برخوردار از جاه و مال و آسایش، پس از گذر از میانه عمر و افتادن در سراشی بی مرگ، ناگاه احساس ملال و بیهوده گویی می‌کند. به راه رفته خود واپس می‌نگرد. اما جز تباهی و پوچی نمی‌بیند. شغل خود را نومیدانه رها کرده، به گوشه‌ای می‌رود و برای فرار از واقعیت اندوهبار تن به شادخواری و خرد به باده می‌دهد و تا یک ماه کارش چنین است تا این که در شب خوابی می‌بیند که زندگیش را دگرگون می‌کند:

شی در خواب دیدم که یکی مرا گفت: «چند خواهی خوردن از این شراب که خرد از مردم زایل کند! اگر بهوش باشی بهتر...» من جواب گفتم که: «حکما جز این چیزی نتوانستند ساخت که اندوه دنیا کم کند.» جواب دادی: «در بی خودی و بی هوشی راحتی نباشد. حکیم نتوان گفت کسی را که مردم را به بی هوشی رهنمون باشد؛ بلکه چیزی باید طلبید که خرد و هوش را بیفزاید.» گفتم که: «من این از کجا آرم؟» گفت: «جوینده یابنده باشد.» و پس سوی قبله اشارت کرد و دیگر سخن نگفت.^۱

این خواب و گفت و شنود او را یکسره از گذشته جدا می کند و به آینده روشن پیوندش می زند و مرد، برانگیخته از اثر آن، با خود می گوید: «از خواب دوشین بیدار شدم، اکنون باید از خواب چهل ساله نیز بیدار گردم!»^۲ و بر آن می شود تا همه اعمال و افعال خود را بدّل کند و از این رنج فرج یابد.

بدین ترتیب، تعلقات خود را فرو می هلد. همراه با برادر کِهتر و غلام خود عزم مکه می کند و از طریق مصر به مکه می رود. چهار بار حج می کند و سرانجام از سفر هفت ساله خود باز می گردد و گزارش سفر خود را می نویسد و بر ایمان به میراث می نهد و نام خود را جاوید می سازد. ناصر خسرو.

ناصر: یک کتاب زندگی پر آشوب

ناصر در سال ۳۹۴ق در قبادیان بلخ زاده شد، علوم و معارف دوران خود را فراگرفت، قرآن را از حفظ داشت، ملل و نحل را آموخت و از نقاشی نیز بهره یافت و گاه از آن تکسب می کرد.

در جوانی به دربار امیران راه یافت و دربارهای محمود و مسعود غزنوی را دید و تا ۴۳ سالگی شغل دیوانی و دبیری داشت. در این سن دچار انقلاب روحی گشت و عزم سفر کرد. در مصر با فاطمیان از نزدیک آشنا شد و به مذهب آنان گروید و نزدیک به سه سال در آن جا اقامت کرد پس از پایان سفر، به عنوان مبلغ آنان، با سمت حجت جزیره خراسان بازگشت. زان پس همواره در حال اختفا و گریز بود و ناچار به یمگان از توابع بدخشان پناه برد و در آن جا همچنان در تنهایی و عزلت زیست تا آن که در سال ۴۸۱ق از این جهان رخت

بر بست. ۳.

ناصر پس از بازگشت به خراسان خود را وقف آیین جدیدش کرد و یک دم از تبلیغ آن فروگذار نکرد. قدرت شعر و سلاح قلم را در این راه به کار گرفت و بر آثار خود صبغه باطنی زد.

آثار ناصر خسرو

ناصر برخوردار از علوم متعارف زمان خود، با طبعی شاعرانه و عقلی استدلالی و با تجربه سفر هفت ساله خود، یکسره به دفاع از آیین تازه خود برخاست و آثاری در تأیید مذهب اسماعیلی نوشت.

آثار ناصر کوششی است برای توجیه نظریات اسماعیلی و باطنیگری بر اساس اصول موضوعه روزگار خود. ناصر در این راه گاه تا حدّ زیرپا نهادن مسلمّات عقل و خشک‌اندیشی فرقه گرایانه، پیش می‌رود و غیر باطنیان را کافر می‌شمارد. لیکن در مجموع آثارش از نظامی منطقی برخوردار است. عمده این آثار عبارتند از:

دیوان اشعار، خوان الإخوان، زادالمسافرین، وجه دین، گشایش و رهایش و سفرنامه.

سفرنامه

تنها اثر ناصر که از رنگ و بوی باطنیگری رهاست، سفرنامه است. تا آن‌جا که عده‌ای بر آنند که او هنگام نوشتن گزارش سفر خود کمترین گرایشی به این آیین نداشته است.^۴ ناصر پس از بازگشت از سفر، یادداشتهای خود را گردآوری کرده و سفرنامه‌اش را با بی‌نظری حیرت‌آوری تنظیم می‌کند. آن‌سان که امروزه از بهترین نمونه‌های نوشتن مشاهدات و عینیت‌گرایی به شمار می‌رود.

ناصر در این سفرنامه، از شغل خود و علت کناره‌گیری از آن و خواب بیدار کننده‌اش می‌آغازد و راهی را که رفته، شهرهایی را که دیده و حوادثی را که شنیده است یک‌یک توضیح می‌دهد و با شرح بازگشت از سفر به بلخ در سال ۴۴۴ق گزارش خود را پایان می‌دهد.

۹. ویژگیهای سفرنامه

ناصر کوشیده است تا در این کتاب از جاده صواب دور نشود و بدور از علایق خود و بی توجه به آنها حقایق را بازنمایاند. نتیجه این رویکرد آن است که کتابش به دلایل زیر مقبول خاص و عام است:

۱. صداقت و صمیمیت در بیان حقایق، حتی برضد خود.
- در آغاز سفرنامه از باده خواری یکماهه خود سخن می گوید و این درس را از پیامبر اکرم - ص - به گوشمان می خواند که «قولوا الحق ولو علی أنفسکم».^۵
۲. رعایت اختصار و ایجاز و دوری از پرگویی و زیاده نویسی.
- ناصر مشاهدات و مسموعات هفت ساله خود را تنها در حدود ۱۲۵ صفحه می گنجاند و این نشانه قدرت نویسنده بر استفاده بجا از کلمات است.
۳. مشاهده دقیق، توصیف و تصویر دیده های خود.
- ناصر به سادگی از کنار اشیاء نمی گذرد، بلکه حق چشم و گوش را نیک ادا می کند و آن چنان دیده هایش را وصف می کند که گویی این ماییم که داریم مشاهدات خود را بازگو می کنیم.

صاحب نظری در این مورد می گوید:

«کسی که وصف مکه و خانه کعبه و اعمال حج را به دقت از این کتاب خوانده باشد و زیارت بیت الله الحرام او را دست دهد، با وجود فاصله هزار ساله، در انجام دادن اعمال حج، از آنان که پیشتر به ادای این مراسم توفیق داشته اند بازپس نخواهد ماند».^۶

در این راه ناصر اطلاعات فراوانی در اختیار خواننده می گذارد. او را با جغرافیای شهرها، شیوه معماری، آداب دینی و اجتماعی، سازمانهای اداری، عادات مردم، مقیاسها و حتی مسأله آب و درجه بهره مندی از آن، آشنا می کند.

۴. نثر ساده و بدور از تعقید.

ناصر به زبان مکتوب چنان وسیله ارتباط و انتقال اطلاعات می نگرد. از این رو کمتر گرفتار و در بند بازیهای لفظی است و از آلودگیهای مترسّله و ادیبانه دور است. با این که

ناصر خود ادیب و منشی است. لیک اینها موانع کار او نیستند.

چنین است که کتابش پس از هزار سال خواندنی و مفهوم است. اگر گاه در متن کتاب نیز با کلمات یا جملاتی دشوار روبرو می شویم، به سبب بعد عهد است. در حقیقت این کلمات و عبارات در زمان نگارش کتاب کاملاً متداول بوده است.

۵. عینیت در نقل مطالب.

ناصر با آن که مسلمانی صافی اعتقاد است، دیدگاههای خود را در نقل مشاهدات و مسموعات دخالت نمی دهد و به اصطلاح امروزه پایبند «عینیت» است. این نکته کتاب را - حتی برای مخالفان عقاید ناصر خسرو - خواندنی و خواستنی می کند.

ویژگیهای فوق به اضافه موضوع کتاب و عواملی چند، موجب شده تا این کتاب بارها به چاپ رسد. ترجمه شود و مطمح نظر محققان قرار گیرد.

این کتاب تا کنون به شکل کامل، گزیده و محقق چاپ شده و ترجمه های عربی، ترکی، فرانسوی و انگلیسی از آن منتشر شده است.^۷

در این جا بخشهایی از سفرنامه را که مربوط به حج است نقل می کنیم:

«پس به مرو رفتم و از آن شغل که به عهده من بود معاف خواستم و گفتم که مرا عزم سفر قبله است. پس حسابی که بود جواب گفتم و از دنیاوی آن چه بود ترک کردم مگر اندک ضروری (ص ۴).

پس من از آن جا [مشهد خلیل در ده حبرون] به بیت المقدس آمدم و از بیت المقدس پیاده با جمعی که عزم سفر حجاز داشتند، برفتم. دلیل ما مردی جلد و پیاده و نیکوروی بود. او را ابوبکر همدانی می گفتند. به نیمه ذی القعدة سنه ثمان و ثلاثین و اربعمائیه (۴۳۸) از بیت المقدس برفتم. سه روز را به جایی رسیدیم که آن را «ارعز» می گفتند. و از آن جا نیز آب روان و اشجار بود. به منزلی دیگر رسیدیم که آن را «وادی القری» می گفتند. و از آن جا به منزلی دیگر رسیدیم و از آن جا به ده روز به مکه رسیدیم.

و آن سال قافله از هیچ طرف نیامد و طعام یافت نمی شد. پس به سکه العطارین فرود آمدم؛ برابر باب النبی - علیه السلام -.

روز دوشنبه به عرفات بودیم، مردم پرخطر بودند از عرب. چون از عرفات بازگشتم دو روز به مکه بایستادم و به راه شام، بازگشتم سوی بیت المقدس.

پنجم محرّم سنّه تسع و ثلاثین و أربعمائّه (۴۳۹) هلالیه به قدس رسیدیم. شرح مکه و حج این جا ذکر نکردم، تا به حج آخرین، به شرح بازگویم. (صص ۴۴، ۴۳) پس از بیت المقدس عزم کردم که در دریا نشینم و به مصر روم و باز از آن جا به مکه روم (ص ۴۶).

سفر دوم حج

در سنّه تسع و ثلاثین و أربعمائّه (۴۳۹) سیّال سلطان [مصر] بر مردم خواندند که امیرالمؤمنین می فرماید که: «حجاج را امسال مصلحت نیست که سفر حجاز کنند، که امسال آن جا قحط و تنگی است و خلق بسیار مرده است. این معنی به شفقت مسلمانان می گویم.» و حجاج در توقّف ماندند. و سلطان جامه کعبه می فرستاد به قرار معهود - که هر سال دو نوبت جامه کعبه بفرستادی - و این سال چون جامه به راه قُلمر گسیل کردند من با ایشان رفتم. غزّه شهر ذی القعدة از مصر بیرون شدم و بیستم ماه به قلمر رسیدیم و از آن جا کشتی برانیدیم، به پانزده روز به شهری رسیدیم که آن را جار می گفتند و بیست و دوم ماه بود. و از آن جابه چهار روز به مدینه رسول الله - صلی الله علیه و سلم - رسیدیم.

مدینه

مدینه رسول الله - علیه السلام - شهری است بر کناره صحرائی نهاده و زمین نمناک و شوره دارد و آب روان است اما اندک و خرماستان است. و آن جا قبله سوی جنوب افتاده است. و مسجد رسول الله - علیه الصلاة و السلام - چندان است که مسجد الحرام. و حظیره رسول الله - علیه السلام - در پهلوی منبر مسجد است، چون رو به قبله نمایند جانب چپ؛ چنانکه چون خطیب از منبر ذکر پیغمبر - علیه السلام - کند و صلوات دهد، روی به جانب راست کند و اشاره به مقبره کند.

و آن خانه ای مخمس است و دیوارها از میان ستونهای مسجد برآورده است و پنج ستون در گرفته است. و بر سر این خانه همچو حظیره کرده به دارافزین، تا کسی بدان جا نرود و دام در گشادگی آن کشید تا مرغ بر آن جا نرود. و میان مقبره و منبر هم حظیره ای است از سنگهای رُخام کرده، چون پیشگاهی، و آن را روضه گویند. و گویند آن بستانی از بُستانهای

بهشت است؛ چه، رسول الله - علیه السلام - فرموده است: «بین قبری و منبری روضه من ریاض الجنة.» و شیعه گویند: - آن جا قبر فاطمه زهرا است - علیها السلام - و مسجد را دری است. و از شهر بیرون، سوی جنوب، صحرائی است و گورستانی است و قبر حمزه بن عبدالمطلب - رضی الله عنه - آن جا است. و آن موضع را قبور الشهداء گویند.

پس ما دو روز به مدینه مقام کردیم و چون وقت تنگ بود، بر فتمیم. راه سوی مشرق بود. به دو منزل از مدینه کوه بود و تنگه‌هایی چون دره که آن را «جحفه» می‌گفتند. و آن میقات مغرب و شام و مصر است؛ و میقات آن موضع باشد که حج را احرام گیرند. و گویند یک سال آن جا حجاج فرود آمده بود. خلقی بسیار، ناگاه سیلی در آمده و ایشان را هلاک کرد. و آن را بدین سبب «جحفه» نام کردند. و میان مکه و مدینه صد فرسنگ باشد، اما سنگ است و ما به هشت روز رفتیم.

مکه

یکشنبه، ششم ذی الحجه، به مکه رسیدیم. به باب الصفا فرو آمدیم. و این سال به مکه قحطی بود. چهارمین نان به یک دینار نیشابوری بود. و مجاوران از مکه می‌رفتند. و از هیچ طرف حاج نیامده بود. روز چهارشنبه به یاری حق - سبحانه و تعالی - به عرفات حج بگزاردیم. و دو روز به مکه بودیم. و خلق بسیار از گرسنگی و بیچارگی از حجاز روی بیرون نهادند به هر طرف.

و در این نوبت شرح حج و وصف مکه نمی‌گویم، تا دیگر نوبت که بدین جا رسم. که نوبت دیگر، شش ماه مجاور بودم، و آن چه دیدم به شرح بگویم (صص ۷۲ - ۶۹).

سفر سوّم حج

و در رجب سنه اربعین و اربعمائه (۴۴۰) دیگر بار مثال سلطان بر خلق خواندند که: «به حجاز قحطی است و رفتن حجاج مصلحت نیست. بر خویشان ببخشایند. و آن چه خدای تعالی فرموده است بکنند.» اندرین سال نیز حاج نرفتند. و وظیفه سلطان را - که هر سال به حجاز فرستادی - البته قصور و احتباس نبود و آن جامه کعبه و از آن خدم و حاشیه و امرای مکه و مدینه و صله امیر مکه و مشاهره او - هر ماه سه هزار دینار - و اسب و خلعت بود، به دو

وقت فرستادی.

در این سال شخصی بود که او را قاضی عبدالله می گفتند و به شام قاضی بود، این وظیفه به دست و صحبت او روانه کردند و من با وی برفتم به راه قُزَم و این نوبت کشتی به جار رسید، بیست و پنجم ذی القعدة، و حج نزدیک تنگ درآمده، اشتری به پنج دینار بود، به تعجیل برفتم.

هشتم ذی الحجه به مکه رسیدم و به یاری حق - سبحانه و تعالی - حج بگزاردم. (صص ۷۴ و ۷۵).

و من چون حج بکردم، باز به جانب مصر برفتم، که کتب داشتم آن جا، و نیت باز آمدن نداشتم (ص ۷۶).

سفر چهارم حج

اکنون شرح بازگشتن خویش به جانب خانه، به راه مکه - حرسها الله تعالی من الآفات - از مصر بازگویم. در قاهره نماز عید بکردم، و سه شنبه چهاردهم ذی الحجه، سنه احدى و أربعین و أربعمائه (۴۴۱) از مصر در کشتی نشستم و به راه صعيد الاعلی روانه شدم (ص ۷۹).

جدّه

جدّه شهری بزرگ است و باره ای حصین دارد، بر لب دریا، و در او پنج هزار مرد باشد. بر شمال دریا نهاده است و بازارهای نیک دارد و قبله مسجد آدینه سوی مشرق است و بیرون از شهر هیچ عمارت نیست، الا مسجدی که معروف است به مسجد رسول الله - علیه الصلاة والسلام - و دو دروازه است شهر را: یکی سوی مشرق که رو با مکه دارد و دیگر سوی مغرب که رو با دریا دارد... و از آن جا تا مکه دوازده فرسنگ است. و امیر جدّه بنده امیر مکه بود و او را تاج المعالی بن أبی الفتوح می گفتند و مدینه را هم امیر، وی بود. و من نزدیک امیر جدّه شدم و با من کرامت کرد و آن قدر باجی که به من می رسید از من معاف داشت و نخواست، چنانکه از دروازه مسلم گذر کردم، به مکه نوشت که: «این مردی دانشمند است از وی چیزی نشاید بستدن.»

روز آدینه، نماز دیگر، از جدّه برفتم. یکشنبه سلخ جمادی الآخره به در شهر مکه

رسیدیم. و از نواحی حجاز و یمن خلق بسیار، عمره را، در مکه حاضر باشند، اول رجب؛ و آن موسمی عظیم باشد و عید رمضان همچنین. و به وقت حج بیایند. و چون راه ایشان نزدیک و سهل است، هر سال سه بار بیایند.

صفت شهر مکه - شرفها الله تعالی -

شهر مکه اندر میان کوهها نهاده است بلند و از هرجانب که به شهر روند تا به مکه نرسند نتوان دید. و بلندترین کوهی که به مکه نزدیک است کوه ابوقیس است و آن چون گنبدی گرد است، چنانکه اگر از پای آن تیری بیندازند بر سر رسد. و در مشرقی شهر افتاده است، چنانکه چون در مسجد حرام باشند، به دی ماه، آفتاب از سر آن برآید. و بر سر آن میلی است از سنگ برآورده. گویند ابراهیم - علیه السلام - برآورده است. و این عرصه که در میان کوه است شهر است؛ دو تیر پرتاب در دو بیش نیست و مسجد الحرام به میانه این فراخنای اندر است. و گرد بر گرد مسجد حرام شهر است و کوچه‌ها و بازارها. و هر کجا رخنه‌ای به میان کوه در است، دیوار باره ساخته‌اند و دروازه بر نهاده. و اندر شهر هیچ درخت نیست مگر بر در مسجد حرام، که سوی مغرب است، شده. و از مسجد حرام بر جانب مشرق بازاری بزرگ کشیده است، از جنوب سوی شمال. و بر سربازار، از جانب جنوب، کوه ابوقیس است و دامن کوه ابوقیس «صفا» است؛ و آن چنان است که دامن کوه را همچون درجات بزرگ کرده‌اند و سنگها به ترتیب رانده که بر آن آستانه‌ها روند خلق و دعا کنند. و به آخر بازار، از جانب شمال، کوه مروه است و آن اندک بالای است و بر او خانه‌های بسیار ساخته‌اند و در میان شهر است. و در این بازار بدونند از این سر تا بدان سر، و آن چه گویند «صفا و مروه کنند» آن است و چون کسی عمره خواهند کرد. اگر از جای دور آید، به نیم فرسنگی مکه هرجا میله‌ها کرده‌اند و مسجدها ساخته، که عمره را، از آن جا احرام گیرند. و احرام گرفتن آن باشد که جامه دوخته از تن بیرون کنند و ازاری بر میان بندند و ازاری دیگر یا چادری بر خویشان در پیچند و به آوازی بلند می‌گویند که: «لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ...» و سوی مکه می‌آیند. و اگر کسی به مکه باشد و خواهد که عمره کند، تا بدان میله‌ها بروند و از آن جا احرام گیرد و لبیک می‌زند و به مکه در آید به نیت عمره و چون به شهر آید به مسجد حرام در آید و نزدیک خانه رود و بر دست راست بگردد، چنانکه خانه بر دست چپ او باشد و بدان رکن شود که: حجارا سود در اوست، و حجر را بوسه

دهد، و از حجر بگذرد، و بر همان ولا بگردد، و باز به حجر رسد، و بوسه دهد: یک طَوَف باشد. و بر این ولا هفت طوف بکند: سه بار به تعجیل بدود و چهار بار آهسته برود. و چون طواف تمام شد، به مقام ابراهیم - علیه السلام - رود - که برابر خانه است - و از پس مقام بایستد، چنانکه مقام مابین او و خانه باشد، و آنجا دو رکعت نماز بکند: آن را نماز طواف گویند. پس از آن، در خانه زمزم شود، و از آن آب بخورد، یا به روی بمالد. و از مسجد حرام به باب الصفا بیرون شود - و آن دری است از درهای مسجد، که چون از آنجا بیرون شوند کوه صفاست - بر آن آستانه‌های کوه صفا شود، و روی به خانه کند، و دعا کند - و دعا معلوم است. چون خوانده باشد، فرو آید، و در این بازار سوی مروه برود و آنچنان باشد که از جنوب سوی شمال رود و در این بازار که می‌رود بر درهای مسجد حرام می‌گردد. و اندرین بازار - آنجا که رسول، علیه الصلوة و السلام، سعی کرده است و شتافته، و دیگران را شتاب فرموده - گامی پنجاه باشد. بر دو طرف این موضع، چهار مناره است از دو جانب، که مردم که از کوه صفا به میان آن دو مناره رسند، از آنجا بشتابند تا میان دو مناره دیگر، که از آن طرف بازار باشد. و بعد از آن آهسته روند تا به کوه مروه. و چون به آستانه‌ها رسند، بر آنجا روند، و آن دعا که معلوم است بخوانند، و باز گردند. و دیگر بار در همین بازار در آیند، چنانکه چهار بار از صفا به مروه شوند و سه بار از مروه به صفا، چنانکه هفت بار از آن بازار گذشته باشند. چون از کوه مروه فرود آیند، همانجا بازاری است، بیست دکان روی به روی باشند، همه حجام نشسته، موی سر تراشند. چون عمره تمام شد و از حرم بیرون آیند، در این بازار بزرگ که سوی مشرق است در آیند. و آن را سوق العطارین گویند: بناهای نیکوست و همه دارو فروشان باشند.

و در مکه دو گرما به است، فرش آن سنگ سبز، که فسان می‌سازند. و چنان تقدیر کردم که در مکه دوهزار مرد شهری بیش نباشد. باقی قریب پانصد مرد غربا و مجاوران باشند. و در آن وقت خود قحط بود و شانزده من گندم به یک دینار مغربی و مبلغی از آنجا رفته بودند. و اندر شهر مکه اهل هر شهری را از بلاد خراسان، و ماوراءالنهر، و عراق، و غیره، سراها بوده، اما اکثر آن خراب بود و ویران. و خلفای بغداد عمارت‌های بسیار و بناهای نیکو کرده‌اند آنجا. و در آن وقت که ما رسیدیم، بعضی از آن خراب شده بود و بعضی ملوک ساخته بودند.

آب چاه‌های مکه، همه، شور و تلخ باشد، چنانکه نتوان خورد، اما حوض‌ها و مصانع بزرگ بسیار کرده‌اند، که هریک از آن به مقدار ده هزار دینار برآمده باشد. و آن وقت به آب

باران که از دره‌ها فرو می‌آید پر می‌کرده‌اند. و در آن تاریخ که ما آنجا بودیم تهی بودند. و یکی امیر عدن بود، و او را پسر شاد دل می‌گفتند، آبی در زیرزمین به مکه آورده بود، و اموال بسیار بر آن صرف کرده، و در عرفات بر آن کشت و زرع کرده بودند. و آن آب را بر آنجا بسته بودند و پالیزها ساخته و اندکی به مکه می‌آمد و به شهر نمی‌رسید. و حوضی ساخته‌اند که آن آب در آنجا جمع می‌شود. و سقّایان آن را برگیرند و به شهر آورند و فروشند. و به راه برقه، به نیم فرسنگی، چاهی است که آن را بئر الزاهد گویند. آنجا مسجدی نیکوست. آب آن چاه خوش است و سقّایان از آنجا نیز بیاورند و به شهر بفروشند.

هوای مکه عظیم گرم باشد. و آخر بهمن ماه قدیم، خیار و با درنگ و بادنجان تازه دیدم آنجا. و این نوبت چهارم که به مکه رسیدم، غره رجب سنه اثنی و اربعین و اربعمائه (۴۴۲) تا بیستم ذی الحجه به مکه مجاور بودم. پانزده فروردین قدیم انگور رسیده بود، و از رُستا به شهر آورده بودند، و در بازار می‌فروختند. و اول اردیبهشت خربزه فراوان رسیده بود و خود همه میوه‌ها به زمستان آنجا یافت شود و هرگز خالی نباشد (صص ۸۸ - ۸۵).

صفت مسجد الحرام و بیت کعبه گفته‌ایم که خانه کعبه در میان مسجد حرام، و مسجد حرام در میان شهر مکه، و طول آن از مشرق به مغرب است و عرض آن از شمال به جنوب. اما دیوار مسجد قائمه نیست و رکنها در مالیده است تا به مدوژی مایل است؛ زیرا که چون در مسجد نماز کنند، از همه جوانب، روی به خانه باید کرد. و آنجا که مسجد طولانی‌تر است از باب ابراهیم - علیه السلام - است تا به باب بنی هاشم: چهارصد و بیست و چهار ارش است. و عرضش از باب الندوه، که سوی شمال است، تا به باب الصفا، که سوی جنوب است؛ و فراختر جایش سیصد و چهار ارش است. و به سبب مدوژی، جایی تنگتر نماید و جایی فراختر. و همه گردد برگرد مسجد، سه رواق است به پوشش، به عمودهای رخام برداشته‌اند، و میان سرای را چهارسو کرده، و درازای پوشش که به سوی ساحت مسجد است به چهل و پنج طاق است، و پهنایش به بیست و سه طاق، و عمودهای رخام تمامت صد و هشتاد و چهار است. و گفتند این همه عمودها را خلفای بغداد فرمودند از جانب شام به راه دریا بردن. و گفتند چون این عمودها به مکه رسانیدند، آن ریسمانها که در کشتیها و گردونه‌ها بسته بودند و پاره شده بود، چون بفروختند از قیمت آن شصت هزار دینار مغربی حاصل شد. و از جمله آن عمودها یکی در آنجا است که باب الندوه گویند: ستونی سرخ رُخامی است. گفتند این ستون را همسنگ دینار

خریده‌اند. و به قیاس، آن یک ستون سه‌هزار من بود.

مسجد حرام را هیجده در است، همه به طاقها ساخته‌اند بر سر ستونهای رخام، و بر هیچ کدام در ننشاندند که فراز توان کرد.

بر جانب مشرق چهار در است. از گوشه شمالی باب النبی، و آن به سه طاق است بسته. و هم بر این دیوار - گوشه جنوبی - دری دیگر است که آن را هم باب النبی گویند. و میان آن دو درصد ارش بیش است. و این در به دو طاق است. و چون از این در بیرون شوی بازار عطاران است که خانه رسول - علیه السلام - در آن کوی بوده است، و بدان در به نماز اندر مسجد شدی. و چون از این در بگذری هم بر این دیوار مشرقی باب علی - علیه السلام - است. و این، آن در است که امیرالمؤمنین علی - علیه السلام - در مسجد رفتی به نماز. و این در به سه طاق است. و چون از این در بگذری بر گوشه مسجد مناره‌ای دیگر است بر سر سعی: از آن مناره که باب بنی‌هاشم است تا بدینجا بیاید شتافتن و این مناره هم از آن چهارگانه مذکور است.

و بر دیوار جنوبی که آن طول مسجد است هفت در است: نخستین بر رکن - که نیم‌گرد کرده‌اند - باب الدقاقین است، و آن به دو طاق است. و چون اندکی به جانب غربی بروی، دری دیگر است به دو طاق، و آن را باب الفسانین گویند. و همچنان قدری دیگر بروند باب الصفا گویند. و این در را پنج طاق است، و از همه این طاق میانین بزرگتر است، و [هر] جانب او دو طاق کوچک. و رسول الله - علیه السلام - از این در بیرون آمده است که به صفا شود و دعا کند. و عتبة این طاق میانین سنگی سپید است عظیم، و سنگی سیاه بوده است که رسول - علیه السلام - والصلوة - پای مبارک خود بر آنجا نهاده است. و آن سنگ نقش قدم متبرک او - علیه السلام - گرفته و آن نشان قدم را از آن سنگ سیاه بیریده‌اند، و در آن سنگ سپید ترکیب کرده، چنانکه سر انگشتهای پا اندرون مسجد دارد. و حُجَّاج، بعضی، روی بر آن نشان قدم نهند و بعضی پای، تبرک را، و من روی بر آن نشان نهادن واجبتر دانستم. و از باب الصفا سوی مغرب مقداری دیگر بروند، باب الطوی است به دو طاق، و از آنجا مقداری دیگر بروند باب التمارین به دو طاق، و چون از آن بگذرند باب المعامل به دو طاق، و برابر این، سرای ابو جهل است که اکنون مستراح است.

بر دیوار مغربی که آن عرض مسجد است سه در است: نخست آن گوشه‌ای که با جنوب دارد با عروه به دو طاق است. به میانه این ضلع، باب ابراهیم - علیه السلام - است به سه طاق.

و بر دیوار شمالی که آن طول مسجد است چهار در است. بر گوشه مغربی باب الوسیط است به یک طاق. چون از آن بگذری سوی مشرق باب العجله است به یک طاق. و چون از آن بگذری، به میانه ضلع شمالی، باب الندوه است به دو طاق. و چون از آن بگذری باب المشاوره است به یک طاق.

و چون به گوشه مسجد رسی، شمالی مشرقی، دری است، باب بنی شبیه گویند. و خانه کعبه به میان ساحت مسجد است، مربع طولانی، که طولش از شمال به جنوب است و عرضش از مشرق به مغرب. و طولش سی ارش است و عرض شانزده. و در خانه سوی مشرق است. و چون در خانه روند، رکن عراقی بر دست راست باشد و رکن حجرالاسود بر دست چپ. و رکن مغربی جنوبی را رکن یمانی گویند، و رکن شمالی مغربی را رکن شامی گویند. و حجرالاسود در گوشه دیوار به سنگی بزرگ اندر ترکیب کرده‌اند و در آنجا نشانده، چنانکه چون مردی تمام قامت بایستد با سینه او مقابل باشد. و حجرالاسود به درازی بدستی چهار انگشت باشد و به عرض هشت انگشت باشد، و شکلش مدور است. و از حجرالاسود تا در خانه چهار ارش است و آنجا را که میان حجرالاسود و در خانه است ملتزم گویند. در خانه از زمین به چهار ارش برتر است، چنانکه مردی تمام قامت، بر زمین ایستاده، بر عتبه رسد. و نردبان ساخته‌اند از چوب، چنانکه به وقت حاجت در پیش در نهند، تا مردم بر آن بروند و در خانه روند. و آن چنان است که به فراخی، ده متر بر پهلوی هم به آنجا بتوانند رفت و فرود آیند. و زمین خانه بلند است بدین مقدار که گفته شد.

صفت در کعبه: دری است از چوب ساج، به دو مصراع، و بالای در شش ارش و نیم است. و پهنای هر مصراعی یک گز و سه چهار یک، چنانکه هر دو مصراع سه گز و نیم باشد. و روی در، و در فراز هم، نبشته و بر آن نقره کاری دایره‌ها و کتابتها نقاشی منبت کرده‌اند، و کتابتهای بزرگ کرده، و سیم سوخته در رانده، و این آیت را تا آخر بر آنجا نوشته: «إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ... (الایه)». و دو حلقه نقرگین بزرگ که از غزنین فرستاده‌اند بر دو مصراع در زده، چنانکه دست هرکس که خواهد بدان نرسد. و دو حلقه دیگر نقرگین، خُردتر از آن، هم بر دو مصراع در زده، چنانکه دست هرکس که خواهد بدان رسد. و قفل بزرگ از نقره بر این دو حلقه زیرین بگذارانیده که بستن در به آن باشد، و تا آن قفل برنگیرند درگشوده نشود.

صفت اندرون کعبه

عرض دیوار، یعنی ثخانتش شش شبر است. و زمین خانه را فرش از رخام است، همه سپید. و در خانه سه خلوت کوچک است بر مثال دکانها: یکی مقابل در، و دو بر جانب و شمال. و ستونها که در خانه است و در زیر سقف زده اند همه چوبین است، چهار سو تراشیده، از چوب ساج، الا یک ستون مدور است. و از جانب شمال تخته سنگی رخام سرخ است طولانی که فرش زمین است. و می گویند که رسول - عَلَیْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَام - بر آنجا نماز کرده است. و هر که آن را شناسد جهد کند که نماز بر آنجا کند.

و دیوار خانه همه به تخته های رخام پوشیده است از الوان. و بر جانب غربی، شش محراب است از نقره ساخته، و به میخ بر دیوار دوخته. هر یکی به بالای مردی، به تکلف بسیار، از زرکاری و سواد سیم سوخته و چنان است که این محرابها از زمین بلندتر است. و مقدار چهار ارش دیوار خانه از زمین برتر نهاده است، و بالاتر از آن، همه دیوار از رخام است تا سقف، به نقارت و نقاشی کرده و اغلب به زر پوشیده هر چهار دیوار.

و در آن سه خلوت که صفت کرده شد، که یکی در رکن عراقی است و یکی در رکن شامی و یکی در رکن یمانی، در هر بیغوله، دو تخته چوبین به مسمار نقره بر دیوارها دوخته اند، و آن تخته ها از کشتی نوح - علیه السلام - است. هر تخته پنج گز طول و یک گز عرض دارد. و در آن خلوت که قفای حجر الاسود است دیبای سرخ در کشیده اند. و چون از در خانه در روند، بر دست راست، زاویه خانه چهار سو کرده، مقدار سه گز در سه گز. و در آنجا درجه ای است که آن راه بام خانه است. و دری نقرگین، به یک طبقه، بر آنجا نهاده و آن را «باب الرّحمة» خوانند. و قفل نقرگین بر او نهاده باشد. و چون بر بام شدی دری دیگر است افکنده همچون در بامی؛ هر دو روی آن در، نقره گرفته. و بام خانه به چوب پوشیده است، و همه پوشش را به دیبا در گرفته، چنانکه چوب هیچ پیدا نیست. و بر دیوار پیش خانه از بالای چوبها کتابه ای است زرین بر دیوار آن دوخته، و نام سلطان مصر بر آنجا نوشته که مکه گرفته، و از دست خلفای بنی عباس بیرون برده، و آن العزیز لدین الله بوده است. و چهار تخته نقرگین بزرگ دیگر هست برابر یکدیگر، هم بر دیوار خانه دوخته، به مسمارهای نقرگین، و بر هر یک نام سلطانی از سلاطین مصر نوشته، که هر یک از ایشان به روزگار خود، آن تخته ها فرستاده اند. و اندر میان ستونها سه قندیل نقره

آویخته است. و پشت خانه به رُخامِ یمانی پوشیده است، که همچون بلور است. و خانه را چهار روزن است به چهار گوشه. و بر هر روزنی از آن، تخته‌ای آبگینه نهاده که خانه بدان روشن است، و باران فرو نیاید. و ناودانِ خانه از جانب شمال است. بر میانه جای. و طول ناودان سه گز است، و سرتاسر به زر نوشته است. و جامه‌ای که خانه بدان پوشیده بود، سپید بود و به دو موضع طراز داشت، [هر] طرازی را یک گز عرض، و میان هر دو طراز ده گز به تقریب، و زیر و بالا به همین قیاس، چنانکه به واسطه دو طراز علو خانه به سه قسمت بود و هر یک به قیاس ده گز، و بر چهار جانب جامه، محرابهای رنگین بافته‌اند و نقش کرده، به زر رشته و پرداخته، و بر هر دیواری سه محراب: یکی بزرگ در میان، و دو کوچک بر دو طرف؛ چنانکه بر چهار دیوار دوازده محراب است.

حِجْر اسماعیل: بر آن خانه، بر جانب شمال، بیرونِ خانه دیواری ساخته‌اند مقدار یک گز و نیم؛ و هر دو سر دیوار تا نزدیک ارکان خانه برده، چنانکه این دیوار مقوس است چون نصف دایره‌ای. و میانجای این دیوار از دیوارِ خانه مقدار پانزده گز دور است. و دیوار و زمین این موضع مرتّم کرده‌اند به رُخامِ خانه مقدار پانزده گز است. و دیوار و زمین این موضع مرتّم کرده‌اند به رُخامِ ملّون و منقش. و این موضع را حِجْر گویند. و آب ناودانِ بامِ خانه در این حِجْر ریزد. و در زیر ناودان، تخته سنگی سبز نهاده است، بر شکل محرابی، که آب ناودان بر آن افتد. و آن سنگ چندان است که مردی بر آن نماز تواند کردن.

مقام ابراهیم: و مقام ابراهیم - علیه السلام - از خانه سوی مشرق است. و آن سنگی است که نشانِ دو قدمِ ابراهیم - علیه السلام - بر آنجاست. و آن را در سنگی دیگر نهاده است و غلاف چهارسو کرده، که به بالای مردی باشد، از چوب، به عمل هر چه نیکوتر و طلبهای نقره برآورده و آن غلاف را دو جانب به زنجیرها در سنگهای عظیم بسته، و دو قفل بر آن زده، تا کسی دست بدان نکند و میان مقام و خانه سی ارش است.

چاه زمزم:

بئر زمزم از خانه کعبه هم سوی مشرق است، و بر گوشه حجرالاسود است. و میان بئر زمزم و خانه چهل و شش ارش است. و فراخی چاه سه گز و نیم در سه گز و نیم است. و آبش شوری دارد لیکن بتوان خورد. و سر چاه را حظیره کرده اند از تخته های رُخام سپید، بالای آن، دو ارش. و چهار سوی خانه زمزم آخرها کرده اند که آب در آن ریزند و مردم وضو سازند. و زمین خانه زمزم را مشبک چوبی کرده اند تا آب که می ریزند فرو می رود. و در این خانه سوی مشرق است. و برابر خانه زمزم، هم از جانب مشرق، خانه ای دیگر است مربع، و گنبدی بر آن نهاده، و آن را سقایة الحاج گویند. اندر آنجا خُمه ها نهاده باشد که حاجیان از آنجا آب خورند. و از این سقایة الحاج سوی مشرق خانه ای دیگر است طولانی، و سه گنبد بر سر آن نهاده است، و آن را خزانه الزيت گویند، اندر او شمع و روغن و قنادیل باشد. و گردد برگرد خانه کعبه ستونها فرو برده اند. و بر سر هر دو ستون چوبها افکنده و بر آن تکلفات کرده از نقارت و نقش، و بر آن حلقه ها و قلابها آویخته تا، شب، شمعها و چراغها بر آنجا نهند و قندیل آویزند؛ و آن را مشاعل گویند. و میان دیوار خانه کعبه و این مشاعل - که ذکر شد - صد و پنجاه گز باشد، و آن طوافگاه است. و جمله خانه ها که در ساحه مسجد الحرام است، بجز کعبه معظم - شَرَفَهَا اللهُ تَعَالَى - سه خانه است: یکی خانه زمزم و دیگر سقایة الحاج و دیگر خزانه الزيت. و اندر پوشش که بر گیرد مسجد است، پهلوی دیوار، صندوقهاست از آن هر شهری از بلاد مغرب و مصر و شام و روم و عراقین و خراسان و ماوراءالنهر و غیره. و به چهار فرسنگی از مکه، ناحیتی است از جانب شمال، که آن را برقه گویند: امیر مکه آنجا نشیند با لشکری که او را باشد. و آنجا آب روان و درختان است. و آن ناحیتی است در مقدار دو فرسنگ طول و همین مقدار عرض. و من در این سال، از اول رجب، به مکه مجاور بودم. و رسم ایشان است که مدام در ماه رجب هر روز در کعبه بگشایند، بدان وقت که آفتاب برآید.

صفت گشودن در کعبه - شَرَفَهَا اللهُ تَعَالَى - :

کلید خانه کعبه، گروهی از عرب دارند که ایشان را بنی شیهه گویند، و خدمت خانه ایشان کنند. و از سلطان مصر ایشان را مشاھرہ و خلعت بودی. و ایشان را رئیسی است که کلید

به دست او باشد، و چون او بیاید پنج شش کس دیگر با او باشند. چون بدانجا رسند از حاجیان مردی ده بروند و آن نردبان - که صفت کرده ایم - برگیرند و بیارند و پیش در نهند. و آن پیر بر آنجا رود و بر آستانه بایستد. و دو تن دیگر بر آنجا روند و جامه و دیبای در را باز کنند. یک سر از آن، یکی از این دو مرد بگیرد، و سری مردی دیگر، همچون لبادهای که آن پیر را پیوشند که در گشاید. و او قفل بگشاید و از آن حلقه‌ها بیرون کند. و خلقی از حاجیان پیش در خانه ایستاده باشند. و چون در باز کنند، ایشان دست به دعا بردارند و دعا کنند. و هر که در مکه باشد، چون آواز حاجیان بشنود، داند که در حَرَم گشودند: همه خلق به یکبار به آوازی بلند دعا کنند، چنانکه غلغله‌ای عظیم در مکه افتد. پس آن پیر در اندرون شود - و آن دو شخص همچنان آن جامه می‌دارند - و دو رکعت نماز کند، و بیاید، و هر دو مصراع در باز کند، و بر آستانه بایستد، و خطبه برخواند - به آوازی بلند - و بر رسول الله - علیه الصلوة و السلام - صلوات فرستد و بر اهل بیت او. آن وقت آن پیر و یاران او بر دو طرف در خانه بایستد. و حاج در رفتن گیرند، و به خانه در می‌روند، و هر یک دو رکعت نماز می‌کنند و بیرون می‌آیند، تا آن وقت که نیمروز نزدیک آید. و در خانه که نماز کنند، رو به در کنند و به دیگر جوانب نیز رواست. وقتی که خانه پر مردم شده بود که دیگر جای نبود که در روند، مردم را شمردم، هفتصد و بیست مرد بودند.

مردم یمن که به حج آیند، عامه آن، چون هندوان، هر یک لنگی بریسته، و مویها فروگذاشته، و ریشها بافته، و هر یک کتاره قطیفی، چنانکه هندوان، در میان زده. و گویند اصل هندوان از یمن بوده است. و کتاره قتاله بوده است معرب کرده‌اند.

و در میان شعبان و رمضان و شوال، روزهای دوشنبه و پنجشنبه و آدینه، در کعبه بگشایند. و چون ماه ذی‌القعدة در آید دیگر در کعبه باز نکنند.

عمرة جعرانه:

به چهار فرسنگی مکه، از جانب شمال، جایی است، آن را جعرانه گویند. مصطفی - صلی الله علیه و سلم - آنجا بوده است و با لشکری. شانزدهم ذی‌القعدة از آنجا احرام گرفته است و به مکه آمده و عمره کرده. و آنجا دو چاه است: یکی را بئر الرسول گویند و یکی را بئر علی بن ابی طالب - صلوات الله علیهما - و هر دو چاه را آب تمام خوش باشد. و میان هر دو

چاه ده گز باشد. و آن سنت برجا دارند و بدان موسم، آن غمره بکنند. و نزدیک آن چاهها کوهپاره‌ای است که بدان موضع گُوها در سنگ افتاده است همچو کاسه‌ها. گویند پیغمبر - علیه الصلوة و السلام - به دست خود در آن گُو آرد سرشته است. خلق که آنجا روند در آن گُوها آرد سَرِشند با آن آب چاهها. و همانجا درختان بسیار است، هیزم بکنند و نان پزند و به تبرک به ولایتها برند. و همانجا کوهپاره‌ای بلند است که گویند بلال حبشی بر آنجا بانگ نماز گفته است، مردم بر آنجا روند و بانگ نماز گویند. و در آن وقت که من آنجا رفتم غلبه‌ای بود که زیادت از هزار شتر عِماری در آنجا بود تا به دیگر چه رسد.

عرفات:

و از مصر تا مکه، بدین راه که این نوبت آمدم، سیصد فرسنگ بود، و از مکه تا یمن دوازده فرسنگ. و دشت عرفات در میان کوههای خُرد است چون پشته‌ها. و مقدار دشت دو فرسنگ است در دو فرسنگ. در آن دشت مسجدی بوده است که ابراهیم - علیه السلام - کرده است؛ و این ساعت منبری خراب از خشت مانده است؛ و چون وقت نماز پیشین شود، خطیب بر آنجا رود و خطبه جاری کند؛ پس بانگ نماز بگویند و دو رکعت نماز به جماعت، به رسم مسافران بکنند. و همه در آن وقت قامتِ نماز بگویند و دو رکعت دیگر نماز به جماعت بکنند. پس خطیب بر شتر نشیند و سوی مشرق بروند.

جَبَلُ الرَّحْمَةِ:

به یک فرسنگی آنجا کوهی خُرد سنگین است که آن را جَبَلُ الرَّحْمَةِ گویند. بر آنجا بایستند و دعا کنند تا آن وقت که آفتاب فرو رود.

و پسرِ شاد دل، که امیر عدن بود، آب آورده بود از جای دور و مال بسیار بر آن خرج کرده، و آب را از آن کوه آورده و به دشت عرفات برده، و آنجا حوضها ساخته که در ایام حج پر آب کنند تا حاج را آب باشد. و هم این شاد دل بر سر جَبَلِ الرَّحْمَةِ چهار طاقی ساخته عظیم که روز و شب عرفات بر گنبد آن خانه چراغها و شمعهای بسیار بنهند که از دو فرسنگ بتوان دید. چنین گفتند که امیر مکه از او هزار دینار بستد که اجازت داد تا آن خانه بساخت.

مشعر الحرام

نهم ذی الحجة سنه اثنی و اربعین و اربعمائه (۴۴۲) حج چهارم به یاری خدای،
 سُبحانه و تعالی، بگزاردم. و چون آفتاب غروب کرد حاج و خطیب از عرفات بازگشتند، و
 یک فرسنگ بیامدند تا به مشعر الحرام. و آنجا را مزدلفه گویند. بنایی ساخته‌اند خوب،
 همچون مقصوره، که مردم آنجا نماز کنند و سنگ رجم را که به مینا اندازند از آنجا بگیرند. و
 رسم چنان است که آن شب، یعنی شب عید، آنجا باشند، و بامداد نماز کنند، و چون آفتاب
 طلوع کند، به مینا روند. و حاج آنجا قربان کنند. و مسجدی بزرگ است آنجا که آن مسجد را
 خیف گویند. و آن روز خطبه و نماز عید کردن به مینا رسم نیست، و مصطفی - صلی الله علیه
 و سلم - نفرموده است. روز دهم به مینا باشند و سنگ بیندازند و شرح آن در مناسک حج
 گفته‌اند. دوازدهم ماه، هر کس که عزم بازگشتن داشته باشد، هم از آنجا بازگردد، و هر که به
 مکه خواهد بود به مکه رود (صص ۹۹ - ۹۰).

پاورقی‌ها:

۱ و ۲ - سفرنامه ناصر خسرو قبادیانی مروزی، به کوشش نادر وزین‌پور، تهران، کتابهای جیبی،
 ۱۳۷۰، ص ۲.

۳ - ناصر وصف حال خود و دشمنان خود را طی قصیده بلندی بیان داشته است که قسمتی از آن چنین است:

بگذر ای باد دل‌افروز خراسانی	بر یکی مانده به‌یمگان دره زندانی
اندر این تنگی بی راحت بنشسته	خالی از نعمت و ضیعت و دهقانی
.....	
بی‌گناهی شده همواره بر او دشمن	ترک و تازی و عراقی و خراسانی
بُهنه‌جویان و جز این هیچ بهانه نه	که تو بد مذهبی و دشمن یارانی
.....	
آن همی گوید امروز مرا بد دین	که بجز نام نداند ز مسلمانی
.....	
باد پخته حلال است به نزد تو	که تو بر مذهب یوسف و نعمانی
کتب حیلست چون آب زبرداری	مفتی بلخ و نشابور و هری زانی

- برای تفصیل بیشتر دربارهٔ این قصیده رک: یوسفی، غلامحسین. چشمهٔ روشن: دیداری با شاعران (تهران، علمی، ۱۳۶۹) صص ۷۹-۸۹.
- ۴- ره آورد سفر، گزیدهٔ سفرنامهٔ ناصر خسرو. تصحیح و توضیح سید محمود دبیرسیاقی (تهران، سخن، ۱۳۷۰)، ص ۱۹.
- ۵- سفرنامه، ص ۲.
- ۶- سفرنامهٔ حکیم ناصر خسرو قبادیانی مروزی، به کوشش سید محمد دبیر سیاقی (تهران، زوار، ۱۳۵۶) ص ۳۹.
- ۷- برای کسب اطلاعات بیشتر درباب چاپهای این کتاب، بنگرید به: تحلیل سفرنامهٔ ناصر خسرو از جعفر شعار (تهران، قطره، ۱۳۷۱) ص ۲۸.
- ۸- بخشهایی که نقل شد بر اساس سفرنامهٔ ناصر خسرو با تصحیح نادر وزین پور است که اطلاعات کتابشناختی آن آمده است.
- در نوشتن این مقال علاوه بر منابع فوق از این دو کتاب نیز استفاده شده است:
- زرین کوب، عبدالحسین با کاروان حُلّه: مجموعهٔ نقد ادبی (تهران، علمی، ۱۳۷۰) آوراۃ یمگان صص ۸۵-۱۰۱.
- یوسفی، غلامحسین، دیداری با اهل قلم: دربارهٔ بیست کتاب نشر فارسی (تهران، علمی، ۱۳۶۷) سیری در آفاق، صص ۵۳-۸۶.

اشتراک فصلنامه

«میقات حج»

علاقه‌مندان دریافت مرتب فصلنامه «میقات حج» می‌توانند وجه اشتراک (سالانه ۳۲۰۰ ریال) را در سراسر کشور به حساب جاری ۱۲۲۲ بانک ملی - شعبه سازمان حج و زیارت تهران - واریز نموده و رسید آن را، به همراه برگه تقاضای اشتراک به آدرس تهران - صندوق پستی ۱۴۱۵۵/۵۸۵۶ «فصلنامه میقات حج» ارسال دارند.

یادآوری:

- از ارسال وجه نقد خودداری نمائید.
- آدرس، نام و نشان خود را دقیق و با خط خوانا بنویسید.
- هرگونه تغییر در نشانی را، به اطلاع دفتر توزیع برسانید.
- برای مشترکین خارج از کشور، هزینه پستی اضافه می‌شود.

برگه تقاضای اشتراک

«فصلنامه میقات حج»

تاریخ درخواست:.....

شماره اشتراک:.....

اینجانب مایل به اشتراک فصلنامه «میقات حج»

می باشم لطفاً از شماره به آدرس زیر برایم ارسال نمائید.

آدرس: استان شهرستان

.....

..... کد پستی: تلفن: